

توماس ترانسترومر برنده‌ی جایزه نوبل ۲۰۱۱

توماس ترانسترومر در سال ۱۹۳۱ در استکهلم به دنیا آمد. پدرش روزنامه‌نگار بود و مادرش معلم. وی در سال ۱۹۵۰ پس از تمام کردن مدرسه، در حوزه‌های تاریخ ادبیات و شعر، تاریخ دین و روانشناسی در دانشگاه استکهلم مشغول تحصیل شد. توماس ترانسترومر در سال ۱۹۵۶ لیسانس روانشناسی گرفت و سپس در بخش روان‌درمانی دانشگاه استکهلم استخدام شد. در سال ۱۹۵۷ با مونیکا بلاد ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو دختر به نام‌های اما و پائولا می‌باشد. از سال ۱۹۸۰ به‌عنوان روانشناس و محقق به استخدام وزارت کار درآمد.

او در سال ۱۹۶۶ جایزه‌ی بلمان، در سال ۱۹۷۹ جایزه‌ی دونیو؛ در سال ۱۹۸۱ جایزه‌ی پترارکا، در سال ۱۹۸۲ جایزه‌ی پیشگامان ادبی، در سال ۱۹۸۸ جایزه‌ی پیلوت، در سال ۱۹۹۰ جایزه‌ی داوران شمال (بهترین شاعر اسکاندیناوی) و در سال ۱۹۹۶ جایزه‌ی

آگوست (بهترین کتاب سال سوئد) را برنده شد. سال ۲۰۰۳ جایزه‌ی شعر استروگا در مقدونیه و سال ۲۰۰۷ جایزه‌ی گریفین پوئتری پرایز در کانادا. روی هم رفته دوازده کتاب شعر و دو کتاب نثر حاوی خاطرات و نامه‌ها منتشر کرده که حجم کل نوشته‌هایش در مجموع در حدود چهارصد و پنجاه صفحه است.

قاطعیت آنکارده شده و وضوح بی‌نظیر زاویه‌های تصویری زبانی و اصالت متن او باعث شده که ترانسترومر را یکی از بزرگ‌ترین شاعران سوئد در دوران بعد از جنگ به حساب بیاورند. او ترجیحاً از قوافی دوران آنتیک استفاده می‌کند، به‌خصوص در آن شعرهایی که وصف طبیعت هستند، و با این تفصیل او یکی از نوابغ شعر سوئد است. ترانسترومر در توصیفش از جهان سرد و بی‌روح بیرون و درون بی‌همتا است. شعر ترانسترومر نوعی تحلیل پیگیر و مستدام از معمای هویت فردی در برابر لابیرنت‌های پرییج و خم جهان است.

ترانسترومر شعر معاصر آمریکا را به سوئدی ترجمه کرده است. از آن جمله است ترجمه‌ی آثار رابرت بلائی. ترانسترومر با ایجاز و تصاویر گویای خود، واقعیت را به شکلی نو در دسترس ما قرار می‌دهد. اشعار سوررئال ترانسترومر بر ارتباط دنیای درون با جهان خارج متمرکز است. سابقه تحصیل ترانسترومر در رشته روان‌شناسی موجب شده است وی علاقه زیادی به بررسی دنیای درون انسان داشته باشد. ترانسترومر از خلال اشعار ظریف و چندوجهی خود دنیای درون انسان و رابطه‌اش با طبیعت را از طریق تاملات درون‌نگرایانه بررسی می‌کند. او نگاهی نو به دین دارد. در شعرهایش اغلب از مفاهیم و کلمات انجیلی استفاده شده. او از مترجمان سرودهای مذهبی و متون اناجیل به سوئدی است و در شعرهایش از ترکیب مفاهیم اسطوره‌ای و دینی توانسته به تعریف تازه‌ای از وضعیت انسان مدرن برسد؛ همان کاری را که میرچا الیاده در اسطوره‌شناسی کرده، او در شعر انجام داده است و از این نظر در مهارتش در به کارگیری از اسطوره، راز و رویا که در زبانی فشرده و موجز به کار گرفته می‌شود، شاعری بی‌نظیر است. شعر ترانسترومر، بازی‌های زبانی نیست و به همین دلیل شعرهایش قابل ترجمه به زبان‌های دیگرند و مفاهیمی چون فلسفه، دین، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و تاریخ، اساس شعرهای او را تشکیل می‌دهند. همچنین استفاده مکرر او از نام درختان و جانوران و تلاش او در برقراری تماس با عناصر طبیعت در شعرهایش، آموزنده و نشان‌دهنده تفکر انسان سوئدی امروز است که عرفان را در رابطه با طبیعت می‌جوید و سعی می‌کند آرامش و یگانگی با ذات هستی را از طریق نزدیکی با جنگل، کوه، دریا و رودخانه تجربه کند. در شعر او از سیاست و جهت‌گیری‌های سیاسی خبری نیست. می‌شود گفت او یک عارف مدرن است که به دنبال وحدت با وجود است از طریق مکاشفه در جهان شعر.

شعرهایی از توماس ترانسترومر

ترجمه: سهراب رحیمی و آریتا قهرمان

مادریگال غزل

جنگلی تاریک را به ارث برده‌ام. کمتر به آنجا می‌روم. ولی روزی می‌آید که مردگان و زندگان جابه‌جا شوند. آن‌گاه جنگل به جنبش درمی‌آید. ما چندان هم نومید نیستیم. سنگین‌ترین جرایم علی‌رغم تلاش پلیس، برملا نمی‌شوند. به همین سان در زندگی ما عشقی بزرگ و ناتمام هست. جنگلی تاریک را به ارث برده‌ام. اما امروز در آن جای دیگر، در جنگل روشن گام برمی‌دارم. این همه زندگی که می‌خواند می‌لولد می‌لرزد می‌خزد! بهار است و هوا نیرومند و سرشار. من از دانشگاه فراموشی مدرک دارم و به اندازه‌ی پیراهنی بر بندرخت، دستانم خالی است.

سنگ‌ها

سنگ‌هایی که پرتاب کردیم می‌شنوم؛ می‌افتند
شفاف از میان سال‌ها.

پرواز کنان در اوج دره پرنده‌های جیغ‌کشان
در هوای سبک‌تر از هوای اکنون خاموش می‌شوند
می‌لغزند چون چلچله از قله‌ای به قله دیگر
تا که می‌رسند به سطح نهایی
در امتداد مرزی برای بودن
می‌افتند آنجا
تمام رفتارهای مان روشن به سمت هیچ‌جایی نه
مگر ته خودمان جایی در اعماق

گوگول

شنل نخ‌نمای پوسیده گله گرگ‌ها انگاری
چهره هم‌چون تراش‌هی مرمر
در حواشی نامه‌هایش نشسته است
در باغی که فش فش می‌کند
از اهانت و اشتباه.

آری قلب چون کاغذی از میان گذرگاهی بی‌اعتنا می‌وزد.
حالا غروب دزدکی چون روباهی برفراز این سرزمین راه می‌رود
چمن را آتش می‌زند در یک ثانیه
فضا از شاخ و سُم پر است و آن پایین
سُر می‌خورد سایه‌وار در باغ‌های روشن پدرم
سن‌پترزبورگ بر مدار تباهی واقع شده

(آن زیبا را در برج کج دیده‌ای؟)
بیچاره در شنل چون مرجانی معلق است
و اینجا پیچیده لای روزها،
هم‌چون گذشته رمه‌های خنده او را درخود گرفته‌اند
اما مدت‌ها پیش از این کوچ کرده‌اند به مناطقی مرزی بالای آن درخت
بساط لِرزان آدم‌ها
به بیرون نگاه کن،
چگونه میان تاریکی کهکشان راه شیری ارواح می‌سوزد
سوار درشکه شعله‌ورت شو و این سرزمین را ترک کن

ترجمه‌ها:
سهراب مازندرانی با همکاری سهراب رحیمی

پیش درآمد

بیداری
پریدن با چتر است -
در رویا

آزاد از چرخه‌ای نفس‌گیر، مسافر
سمتِ قلمرو سبزِ صبح
سقوط می‌کند.
اشیاء به جانبِ اوج شعله می‌گیرند
مرد - در جای چکاوکِ لرزان -
چراغ‌های چرخان را احساس می‌کند
در اعماقِ نظمِ نیرومندِ ریشه‌ها
بر خاکِ اما
خرمی‌ست - ایستاده
در جریانِ حاره‌ی گرمسیری
با بازوانی برافراشته
گوش به آهنگِ تلمبه‌خانه‌ای ناپیدا

و او به سوی تابستان، غرق می‌شود،
آرام از طنابی فرود می‌آید در دهانه‌ی آتشفشان
از میان لایه‌های سبزِ مرطوبِ سالیان
لرزان

زیر توربین آفتاب.

این‌گونه این سفرِ عمود در بطنِ لحظه قطع
می‌شود

و بال‌ها وسیع می‌شوند

تا حدِ دم گرفتنِ مرغِ ماهی‌خوار بر آبِ روان.
نوای بینوایی از عصرِ پارینه سنگ

بر فراز بی‌پایگی آویزان است.
در ساعاتِ نخستِ صبح
آگاهی جهان را فرا می‌گیرد
چون دستی
که سنگی نرم از خورشید را می‌گیرد.
مسافر زیرِ درخت ایستاده است.

پس از سقوط در چرخه‌ی عظیمِ مرگ
نوری عظیم آید
بالا بر فراز سرش
خواهد شکفت؟

مجمع الجزائر پاییزی

عابر، این جا ناگاه
روبه‌رو با درخت تنومندِ بلوط می‌شود - گوزنی انگار
بدل شده به سنگ
با شاخه‌ها به وسعتِ فرسنگ‌ها
برابرِ قلعه‌ی سبزِ تیره‌ی دریای مهرماه.
توفان شمالی.

اینک آن زمان است که خوشه‌ی سماقِ کوهی می‌رسد.
بیدار در تاریکی،
کهکشان‌ها را می‌بیند آدمی
که بر سرِ جای‌شان
بالا بر فرازِ سرِ درخت
سم می‌کوبند.

مدیتیشن آشفته

توفانی، آسیاب سنگ را می‌گذارد که بچرخد
در سیاهی شب، بی‌آنکه آسیاب کند.

تو با روالِ قاعده‌ای مشابه بیدار مانده‌ای.
چراغ کم‌سوی تو:
دلِ گوسه‌ی خاکستری‌ست.

خاطرات مبهم
به عمق دریاها غوطه می‌زنند و سخت می‌شوند و
به پیکره‌هایی غریب مبدل می‌شوند.
سبز از جلبک‌هاست چوب زیر بغل‌ها.

آن‌که به دریا می‌کوچد
راست و صاف باز می‌گردد.